

«سازمان انقلابی افغانستان» ادامه منجلاب اپورتونیسیم و رویزیونیسم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است

مکتی برسند» با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم»

(بخش نهم)

رهبری «گروه انقلابی...» در اخیر صفحه (32) و اول صفحه (33) این سند چنین می نویسد: "خط مشی اپورتونیستی خائنه شهری و علنی" س-ج-م "صدمات جدی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورده است و قتل سیدال در ماه جوزا سال 1350 که نقطه عطفی در آگاهی یافتن بیشتر رفقاً از اپورتونیسم" رهبری "بشمار می رود، نتیجه ی مستقیم اعمال آن مشی است. تلاش "رهبری" در کتمان حقیقت مسئله و اینک شهادت رفیق سیدال بدست عناصری ناپاک چون باند سیاه اخوان این مزدوران کثیف امپریالیسم در کشور را امری تصادفی و اشتباهی ساده و انمود سازد بجایی نرسید، بر همگان معلوم گردید که سیدال قربانی مشی اپورتونیستی و ضدانقلابی "س-ج-م" شد.

داکتر فیض منحیث یکی از رهبران "س ج م" در این سند، رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده و همه خط مشی ها و فعالیتهای "س ج م" را بنام "فعالیتهای شهری و علنی" زیر سؤال برده و «اپورتونیستی و خائنه» می خواند. گرچه رهبری "س ج م" در عدم توجه به طرح توطئه مشترک دولت و نیروهای ارتجاعی مذهبی همدست آن [باند "اخوان المسلمین" و حضرتهای قلعه جواد در حمله به میتینگ جریان دموکراتیک نوین در صحن پوهنتون کابل] و همچنین وقعی نگذاشتن به هوشدارهای تعدادی از هواداران و هواخواهان جنبش دموکراتیک نوین (تا از برگزاری میتینگ در صحن پوهنتون کابل خاصاً در همان روز صرف نظر شود) دچار اشتباه جدی گردید. این در نفسش یک حرکت ماجراجویانه بود که در ماهیت اشتباه و انحراف محسوب میشود و در نتیجه با حمله به میتینگ فعالین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) توسط نیروهای ارتجاعی و ضدانقلابی مزدور امپریالیسم رفیق سیدال (سخندان) فرزند انقلابی خلق بدست پلیدگلب الدین جنایتکار و خاین (رهبر "حزب اسلامی افغانستان" این نوکر سرسپرده امپریالیسم و دولت های ارتجاعی پاکستان و ایران) در صحن پوهنتون کابل در حالیکه پولیس دولت خاین و ضد مردم نظاره گر صحنه بود و حشیانه بقتل رسید و چندتن دیگر زخمی شدند. ولی «مرحوم» داکتر فیض، در این "سند" توضیحی درباره نقش خودش در این تصمیمگیری و هم اینکه از جمله هیئت رهبری "س ج م" و "س ج د ن" که میتینگها و تظاهرات ها را رهبری می کردند، کدام شخص و یا اشخاص در این تصمیم گیری مستقیماً و یا بیشتر مسئولیت داشتند، کمترین اشاره ای نکرده بلکه با حمله به رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری، خط مشیهای "س ج م" را یکسره «اپورتونیستی و ضدانقلابی» میخواند. چنانچه فرد دیگری از اعضای رهبری "س ج م" بنام "داکتر م" که به جناح سنتریست [سنتریسم سنگ بنای رویزیونیسم است (لنین)] درون "س ج م" تعلق داشت، چندین سال قبل (ماه اپریل 2005) نوشته دستنویسی زیر عنوان "جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا" منتشر کرد و در صفحه (540) آن در این باره چنین مینویسد: "دوستی در زندان به ملاقات من آمد و چشم دیدش را درباره این موضوع باین مضمون برایم بازگو کرد. (و من چنین برداشت کردم که در همان وقت در سازمان دسیسه ای در حال جریان بوده است): "در شبی که فردای آن در صحن پوهنتون کابل میتینگ سازمان جوانان مترقی مورد حمله قرار میگیرد؛ چهار رفیق در یک خانه گردهم آمده بودند و من در اتاق دیگر تنها مشغول چای نوشیدن بودم، وقتی دو-سه نفر از این رفقا را بخانه های شان می رساندم، از مذاکره شان دانستم که فردا در پوهنتون

میتینگ برپا میشود، ولی از قلعه جواد به پشتیبانی دولت مردمان وطنی، مریدان حضرات با سوت‌ها (چماق‌ها- توضیح بین قوسین از من است) و سلاح‌های قتاله بر مظاهره چپان حمله میکنند. بی طاقت شدم، از آنها پرسیدم شما در این مورد چه فیصله کرده و چه اقدامی دارید، همه خموش بودند. به این دوست توضیح دادم که رفقای دیگر برای من شرح دادند که در همان روزی که میتینگ برپا شد از سخنرانان مشهور و معروف، "شعله جاوید" کسی در صحنه وجود نداشت. اما هم‌زمان دیگر (کسان) که به "شعله جاوید" وفادار بودند روی ستیز برآمده نفس "شعله جاوید" را گرم ساختند. اینست که مورد حمله قرار گرفتند، سیدال شهید شد، عصمت قندهاری و اکبر را من به چشم سردیدم که در شفاخانه محبس عمومی به چه حالی قرار داشتند و علاوه کردم. می بینی دوست و برادر عزیز! که "سازمان" مشغول چه بازیهای طفلانه است، چقدر غیر مسئولانه بمسائل حیاتی جنبش برخورد میکند و جنبش خود بخودی با چه قیمتی به این بی پروائی جواب داده و چه تلفات مدهشی را مواجه می‌شود. بیاد آمد که در مورد بیست و پنج جوزا هم بعضی از اعضای سازمان خبر داشتند دولت به مظاهره چپان حمله میکند! اما به افراد مسئول خبر ندادند و آن حادثه پدید آمد. در هر مسئله که عمیق میشدی، میدیدی که "سازمان" از درون پوسیده و فسادگراییده است". [نقل از صفحات 35 و 36 رساله ای تحت عنوان "انکار از واقعیتها و تحریف حقایق مربوط به ماهیت و موقعیت جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) افغانستان" از (گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م- ل- م)]. در اینجا آقای "ه.م" (منحیث عضو مرکزی "س ج م") نیز حاضر نمی‌شود که اسمای افرادی که تصمیم بر پائی میتینگ در پوهنتون را گرفته بودند و "دوستش" در زندان بوی گزارش داده بود، افشا کند. و این آقا همچنین از افشای نام افرادی که از حمله دولت به تظاهرات تاریخ (25) جوزای سال (1348) خبر داشتند، نیز خودداری می‌کند و این عمل خود رابطه به افکار و خصلت اپورتونیستی وی دارد. و اینکه آقای "ه.م" فعالیت‌های مبارزاتی جریان دموکراتیک نوین را که توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری میشد، «جنبش خود بخودی» می‌خواند بحث دیگری است که در جایش، در نقد و بررسی رساله متذکره فوق به آن پرداخته ام و کسانی که علاقمند هستند می‌توانند آنرا در ویب سایت "پیام آزادی" مطالعه کنند.

در صفحه (33) این سند چنین می‌خوانیم: "اکنون ببینیم جریان "شعله جاوید" تحت رهبری "س-ج-م" با آن علنی گرائی و اپورتونیسم خاصش نسبت به جنبش‌های کارگری کشور چه برخوردی داشت و در پایان بمبارزه مخفی و علنی آن می‌پردازیم. در اوایل انتشار جریده بود که کارگران فابریکه جنگلک، بخاطر یکسلسله خواستهای خود مثل ازدیاد دست مزد، وسیله نقلیه، غذا، لباس کار و کاهش ساعات کار دست به اعتصاب زدند. با موجودیت چندین کارگر "شعله ای" در کارخانه، جریان "شعله جاوید" مورد تائید قریب اکثریت کارگران بود. "رهبری" بامحول کردن نقش سخنرانان همه آنان را در بست علنی گردانید. به این هم اکتفا نشده و در حالیکه اعتصاب در داخل کارخانه بشکل متنگها ادامه داشت، "رهبران" تمام پیروان جریان را از پوهنتون و مکاتب جمع نموده بشکل مظاهره بسوی کارخانه گسیل کرد. بدستور آنان رفقای کارگروابسته بجریان، سایر کارگران کارخانه رانیز برای مظاهره با "شعله ای" ها بیرون کشید و بدین ترتیب تحت هدایت "رهبران" جریان همراه با کارگران جنگلک زیر عنوان پیوند یافتن با توده کارگر! چندین روز بمظاهرات و سخنرانیها پرداختند. بدین صورت "رهبری" مهر جریان مشخص "شعله جاوید" را بر اعتصاب گذاشت. با آنکه برخی از خواستهای صنفی کارگران پذیرفته شد ولی گویی با تن دادن و اکتفا به آن خواستها، غرور "رهبری" پامال میشد. این بود که با افزودن خواستهای مانند اتحادیه کارگران، قانونی ساختن اعتصاب و تجلیل رسمی ماه می، بدون در نظر داشت آگاهی، آمادگی و مرحله مبارزاتی کارگران اعتصاب را از حال طبیعی و اقتصادی خارج و به اعتصاب سیاسی بدل کردند. در جریان اعتصاب تقریباً تمام کارگران "شعله ای" که نقش سخنرانی را داشتند، شناخته شدند. طرح آن خواستهای سیاسی، شرکت مستقیم و علنی "شعله جاوید" و برخورد ماجراجویانه وسیله ای شد که دولت

اعتصاب مذکور را سرکوب کند. در نتیجه عده زیادی از کارگران فعال بزندان افتیده و اعتصاب مواجه بشکست دوامدار گردید. جریان شعله جاوید تا پایان دیگر قادر نشد نقش و نفوذی در کارخانه داشته باشد. در اعتصاب 1351 رویونیستها بر احتی توانستند کارگران جنگلک را جهت بر آوردن خواستهایشان بطرف شوری ببرند".

صرف نظر از دیگر موارد انحرافی رهبری «گروه انقلابی...»؛ همین پراگراف نظر و موضع اکونومیستی (اپورتونیستی) آنها را یکبار دیگر به ثبوت می رساند. در حالیکه رهبری "س ج م" بادرک انجام وظیفه مبارزاتی اش سعی داشته تا با آگاهی دادن به کارگران کارخانجات جنگلک، جنبش خود بخودی آنها را سمت و سوی مترقی و انقلابی بخشیده و آنها خواستههای سیاسی شانرا نیز در برابر دولت مطرح کنند و کارگران نیز همزمان با طرح خواستههای قبلی شان، خواستههای صنفی جدیدی از جمله (حق داشتن اتحادیه، قانونی ساختن اعتصابات و رسمیت دادن به تجلیل از اول ماه می) را که از جمله حقوق طبیعی کارگران بشمار میرود در برابر دولت قرار داده و به اعتصاب شان جهت تحقق خواستههای شان ادامه داده و به سخنرانیهای اعضای جریان دموکراتیک نوین گوش دادند. از جهتی موجودیت چند تن کارگر "شعله ای" در بین کارگران کارخانه جنگلک نشان می دهد که اندیشه های دموکراسی نوین در سطح ابتدائی و محدود در بین کارگران کارخانجات جنگلک نفوذ کرده است. چنانکه کارگران حاضر می شوند که همزمان با ادامه اعتصاب در داخل کارخانه جنگلک بخش دیگری از آنها به جریان تظاهرات تحت رهبری جریان دموکراتیک نوین پیوسته و به سخنرانیهای رهبری جریان دموکراتیک نوین برای چند روز گوش فراداده و روی خواستها و مطالبات بر حق شان پافشاری کردند. برخلاف نظر و موضع اپورتونیستی رهبری «گروه انقلابی...» این کار از جمله وظایف همه کمونیستهای انقلابی است که در بین کارگران فعالیت مبارزاتی انجام داده و کارگران را به تضاد آشتی ناپذیری که بین آنها و کارفرمایان و طبقات حاکمه ارتجاعی (دولت) وجود دارد، آگاه سازند و جناح انقلابی رهبری "س ج م" در مورد چنین عمل کرد. ولی داکتر فیض که به جناح اپورتونیستی "س ج م" تعلق داشت این مبارزه مترقی رهبری "س ج م" را «حرکتی ماجراجویانه» می خواند. بوضوح ملاحظه می شود که داکتر فیض با ادعای «م- ل- ا» و عضویت در "س ج م" و "ج د ن" از سیاسی شدن کارگران به شدت هراس داشته و بدین سبب رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده که تلاش می کرده است تا به کارگران آگاهی سیاسی داده و سطح خواستههای اقتصادی آنها را به سطح خواستههای سیاسی ارتقا دهد. رفیق لنین در این باره می گوید: "آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ای کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی(*) حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تنوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشوونمایافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره ای روشنفکران بورژوازی بودند. [*- تردیونیونیسیم، چنانکه بعضی ها گمان می کنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه "سیاست" نیست. تردیونیون ها همیشه تادرجه ای معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه ای سیاسی (لیکن نه مبارزه ای سوسیال دموکراتیک) نموده اند (چه باید کرد؟)].".

همچنین در نزد داکتر فیض و یارانش، حک شدن مهر جریان دموکراتیک نوین بر جنبش طبقه کارگر «ماجراجویی» محسوب می شود! این نظریه گانگی داکتر فیض را از مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون آشکار میسازد. داکتر فیض رهبری "س ج م" را مورد سرزنش قرار می دهد که فعالیت سیاسی آنها مبنی بر آگاهی دادن به کارگران و "طرح خواستههای سیاسی و شرکت مستقیم شعله جاوید در اعتصاب کارگران" بگونه علنی موجب گردید که دولت آن اعتصاب را سرکوب کرده و تعدادی از کارگران را

زندانی کند. ملاحظه میشود که رهبری «گروه انقلابی...» با ادعای دروغین کمونیست بودن، طرفدار تنها مبارزه اقتصادی کارگران بوده و نظر دارد که رهبری "س ج م" نباید کارگران را به طرح خواسته‌های سیاسی "شان ترغیب کرده و در جهت ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک- سیاسی آنها فعالیت می‌کرد و کارگران نیز نباید اقدام به چنین مبارزه ای کرده و به همان خواسته‌های اقتصادی و رفاهی اولیه ای شان اکتفا می‌کردند؛ زیرا این عمل آنها موجب نارضائی و خشم طبقات حاکم (دولت) شده و اعتصاب کارگران را سرکوب کردند. رفیق لنین می‌گوید: "تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی می‌شود... از اینرو وظیفه ای ما یعنی وظیفه ای سوسیال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خودبخودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خودبخودی تردیونیونیسم که خود را زیربال و پر بورژوازی می‌کشاند منحرف سازیم و آنرا زیربال و پرسوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم (چه باید کرد؟)".

خواست طبقات حاکم ارتجاعی در همه کشورها هم همین است که کارگران و سایر زحمتکشان خواسته‌های محدود اقتصادی و "رفاهی" شان را انهم بدون اصرار روی آن خواسته‌ها برابر طبقات حاکم قرار داده و از طرح خواسته‌های سیاسی چه که از برخی خواسته‌های صنفی شان (از جمله تشکیل اتحادیه) نیز پرهیز کنند. در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و جنبش‌های کارگری انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم در جهت اغوای طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش در لفظ دم از دفاع از حقوق و خواسته‌های آنها زده و می‌زند؛ لیکن در عمل آنها راحتی از کسب آگاهی سیاسی و روی آوردن به مبارزه سیاسی جهت رسیدن به حقوق شان و یا اقدام به مبارزه طبقاتی به شیوه انقلابی منع کرده و آنها را در منجلا ب رفورمیسم رهنمائی می‌کنند. رویزیونیست‌های «سازمان رهایی» و «سازمان انقلابی» و «ساما» و «ساما- ادامه دهندگان» و دیگر همپاله های آنها منحنی نمایندگان بورژوازی کمپرادور بوروکرات خاصاً طی پانزده سال اخیر با قرار گرفتن زیر چتر حمایتی استعمار و امپریالیسم و شرکت در دولت دست نشانده و تبلیغ پارلمانتاریزم، کارگران و سایر زحمتکشان و روشنفکران متعلق به طبقات خلق زحمتکش را به گمراهی کشانده و می‌کشانند. سخنگویان این گروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی که احزابی را در دولت دست نشانده را جستر کرده اند؛ از صحن پارلمان استعماری و از طریق تلویزیونها و رادیوهای خدمتگذار امپریالیسم و طبقات ارتجاعی با سردادن شعارهای بظاهر مترقی، توده های خلق و روشنفکران ناآگاه را فریب داده و به گمراهی می‌کشانند. رفیق لنین در این مورد می‌گوید: "هرگونه سرفروود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از اینکه کوچک کننده بخواد یا نخواهد- تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است (چه باید کرد؟)".

گروه ها و احزاب رویزیونیستی نظریه ماهیت بورژوائی و ضدانقلابی شان در همه حالات سعی می‌کنند تا از سیاسی شدن طبقه کارگر و سایر زحمتکشان جلوگیری کنند. در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی چنین بوده و در آینده نیز خواهد بود. این خواست طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) در همه کشورهای جهان است. در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی که اتحادیه های کارگری تحت نفوذ و رهبری قشر اشرافیت کارگری و یا احزاب و سازمانهای رویزیونیستی و رفورمیستی زیر نام «احزاب کمونیست، سوسیالیست، کمونیست کارگری، سوسیال دموکرات و احزاب کارگر» در جهت جلوگیری از آگاهی سیاسی ایدئولوژیک کارگران و سیاسی شدن جنبش طبقه کارگر به شدت فعالیت کرده و همواره آنها را به "مبارزه اقتصادی" و طرح خواسته‌های رفاهی شان در برابر طبقه سرمایه دار و دولتها ترغیب می‌کنند. بهمین صورت در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم احزاب و سازمانهای رویزیونیستی چه در داخل دولتها و چه در خارج دولتها تمام نیرو سعی می‌کنند تا از نفوذ اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- م) در بین کارگران و روشنفکران مردمی جلوگیری کنند. اینکه داکتر فیض می‌گوید: در اعتصاب سال 1351 رویزیونیست‌های

«خلقی» پرچمی کارگران کارخانه جنگلک رادرجهت برآورده شدن خواسته‌های شان به جانب «شورای» بردند؛ این نیزدرشرایطی بود که به اثرخرابکاری جناح های اپورتونیستی درون "س ج م" ازجمله جناح داکترفیض که درغیاب رفیق اکرم یاری "س ج م" و "ج د ن" را دچاربحران کرده و به انحلال و فروپاشی کشانده بودند وزمینه برای باندهای رویونیست «خلقی» پرچمی درجامعه آماده گردیدتا به حمایت جناحی ازدولت (به سرکردگی داوود) دربین کارگران کارخانه ها(که اکثراً توسط دولت اداره می شد) نفوذ کنند. واین نیزناشی ازخیانت اپورتونیستها ورویونیستهای رهبری «گروه انقلابی...» و دیگرهمیاله های آنها به "س ج م" وجنبش دموکراتیک نوین بود.

رهبری «گروه انقلابی...» درآخرصفحه (33) واول صفحه(34) چنین ادعا می کند: "این شیوه برخورد" رهبری" منحصر به اعتصاب کارگران کارخانه جنگلک نیست. شیوه عمل آنها در سایر جنبشهای کارگری مانند تظاهرات و اعتصابات کارخانه بوت آهو، مطبعه دولتی، ریاست هوایی ملکی، سیلوی مرکز نیز همانطور ماجراجویانه، سکتاریستی و فرصت طلبانه بوده و بجای ایجاد پیوند فشرده با کارگران، بین روشنفکران و کارگران شگاف انداخته باعث یاس و سرخوردگی کارگران و مهیاساختن زمینه برای سوء استفاده رویونیستها و کندی و شکست حرکت کارگران گردیده است. مشی ای که "رهبری" در برخورد به جنبشهای کارگری در پیش گرفته بود، از بیخ و بن با اندیشه مائوتسه دون و تجارب گرانهای مارکسیست- لنینیستهای دیگرکشورها متفاوت بود. برخورد آنان بجنبشهای کارگری با دید انقلابی، خدمت بخلق نه بلکه با ایده شهرت طلبی، چند صباحی سروصدا راه انداختن و گوی سبقت را از حریفان رویونیست بردن صورت میگرفت و بدینجهت نتوانست دستاوردهای ارزشمند و دیرپا داشته باشد".

رهبری «گروه انقلابی...» باز هم نحوه برخورد رهبری "س ج م" و "ج د ن" نسبت به تظاهرات و اعتصابات کارگران کارخانه های فوق الذکر و فعالیت مبارزاتی فعالین جریان دموکراتیک نوین در بین کارگران این کارخانه هارا «ماجراجویانه، سکتاریستی و فرصت طلبانه» خوانده و مورد حمله قرار می دهد. اما از آنجاییکه تقریباً همه ادعاهای داکتر فیض در این زمینه بی اساس و توطئه گرانه است؛ نمی تواند کوچکترین سندی از انحراف «سکتاریستی و غیره...» ارایه کند. شنیعتر اینکه فعالیتهای مبارزاتی "س ج م" و "ج د ن" را از «دید غیر انقلابی، شهرت طلبی و مسابقه با حریفان رویونیست» ارزیابی میکند. اولاً: اینها اتهامات نا روا است که داکتر فیض به رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری وارد میکند. ثانیاً: ماهیت اپورتونیستی همین سند «با طرد اپورتونیزم...» و مواضع و نظریه ها و عملکردها و خط مشیهای اپورتونیستی و رویونیستی بعدی «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» بارها به ثبوت رسیده است [از اقدام به کودتای بالاحصار (14) اسد سال 1358، اتحاد باحزاب ارتجاعی اسلامی و مبارزه برای پیروزی جمهوری اسلامی تا شرکت در کنفرانس "بن" و مهرتائید گذاشتن برتهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و متحدین آن در (7 اکتوبر 2001) و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور و شرکت در دولت دست نشانده] همه اینها اثبوتی بوده و هست بر ماهیت رویونیستی و ضدانقلابی تشکلهای تحت رهبری داکتر فیض و یارانش. اینها سعی می کنند تا توجه پیروان شان را از اپورتونیزم و رویونیسم و خیانت شان به جنبش کمونیستی (م-ل-م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور منحرف سازند. این شیوه برخورد از مشخصات همه اپورتونیستها و رویونیستهای سراسر جهان است که برای استتار نظرات و اعمال ضدانقلابی و ضد مردمی شان یا به تحریف و ابتذال مارکسیسم- لنینیسم پرداخته و یا به فحاشی، جاسوسی، افترا و توطئه گری علیه کمونیستهای انقلابی متوسل می شوند. در حالیکه خط مشی رهبری "س ج م" در پیوستن به جریان اعتصاب کارخانه جنگلک و یا اعتصابات و تظاهرات کارگران کارخانه های بوت آهو، مطبعه دولتی، ریاست هوایی ملکی، سیلوی مرکز و سایر مراکز کارگری و اعلام همبستگی با آنها و دادن رهنمودهای مترقی و انقلابی به جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی کارگران و اینکه کارگران به برآورده شدن چند خواست اقتصادی و رفاهی محدودشان بسنده نکرده و طالب حقوق حقه ای شان

از دولت شده و خواسته‌های سیاسی شان را مطرح کنند، امر درست و اصولی بود. اما رهبری "س ج م" و عمدتاً سخنرانانی که این تظاهرات ها و اعتصابات را رهبری می کردند از جنبه های درباره مضمون برنامه تبلیغی و ترویجی "س ج م" و "ج د ن" در چنین تظاهرات ها و اعتصاب ها و جریان اعتراضات و تظاهرات سایر توده های خلق مشکل داشتند. و گاهی در همان برخورد اول به جریان تظاهرات ها خواسته‌های مطروحه کارگران تحت الشعاع طرح مسایل تئوریک پیچیده قرار می گرفت. این مسئله در نحوه برخورد و شیوه طرح مسایل در تظاهرات گسترده اهالی "خبرخانه مینه" در کابل بوضوح مشهود بود. اینها از جمله اشتباهات تاکتیکی رهبری "س ج م" و "ج د ن" بودند (چیزی را که رفیق لنین مرض بچگانه می نامد). که این موضوع در همان زمان مورد انتقاد تعداد زیادی از هواداران جنبش دموکراتیک نوین و سایر روشنفکران مترقی کشور قرار گرفت. از آنجاییکه رویونیستها تلاش می کنند تا با لفاظی به مسایل برخورد کرده و با سفسطه بافی و دغلیازیهای سیاسی توجه را از اعمال ضد انقلابی و ضد مردمی و خیانت‌های شان به جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات توده های خلق منحرف سازند؛ داکتر فیض و یارانش رهبری "س ج م" را متهم می سازند که بین کارگران و روشنفکران شکاف ایجاد کرده و موجب ناامیدی و سرخوردگی آنها شده اند. در حالیکه اپورتونیستهای درون "س ج م" و "ج د ن" از جمله جناح داکتر فیض عامل عمده در انحلال سازمان جوانان مترقی و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین بودند و به این صورت بزرگترین جنبش انقلابی مردمی را به رکود و بحران کشانده و هزاران تن از روشنفکران مترقی مردمی را دچار یاس و سرخوردگی کردند. جناح اپورتونیستی تحت رهبری داکتر فیض با تشکیل «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» که نه انقلابی بود و نه هم به خلقهای افغانستان تعلق داشت؛ بلکه تشکل اپورتونیستی، بورژوائی حافظ منافع طبقات ارتجاعی افغانستان و دولت ارتجاعی و ضد انقلابی چین و امپریالیسم بوده و هست. رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» با علم کردن «م-ل-ا» و یکارگیری ترندهای اپورتونیستی و «انقلابی نمائی» های شیدانه صدهاتن از روشنفکران مترقی هوادار جریان دموکراتیک نوین را خاینانه به منجلاپ اپورتونیزم و رویونیسم کشانده که طی حدود چهار دهه اخیر در همین منجلاپ دست و پا می زنند. اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» صحبت از "پیوند فشرده با کارگران" دارند. این عبارت به لحاظ شکلی منطقی و موجه بنظر می رسد و تنها می تواند روشنفکر خرده بورژوا و احساساتی را اغوا کند. در حالیکه نظرات و مواضع رهبری «گروه انقلابی...» درباره جنبش کارگری افغانستان ماهیتاً اپورتونیستی و ضد منافع طبقه کارگر بوده است. پیوند فشرده کمونیستهای انقلابی با کارگران و جنبش کارگران به لحاظ شکل و محتوی انقلابی و پرولتری است؛ زیرا کمونیست‌ها بخش پیش آهنگ طبقه کارگر را تشکیل میدهند و هر نظر و موضع و عملکرد آنها باید در جهت پیشبرد امر انقلاب و منافع طبقه پرولتاریا باشد. پیش آهنگ در تکوین اوضاع انقلابی در جامعه نقش مهمی را ایفا می کند.

در صفحه (34) چنین می خوانیم: "ما در حد درک خویش از اندیشه مائوتسه دون درباره برخورد به جنبشهای کارگری معتقدیم که: تفاوت ماهوی کشورها و شناخت خصلت یک کشور در واقع تعیین کننده نیروهای انقلابی، سمت مبارزه و ساحه مبارزه است. کارگران در کشورهای سرمایه داری بنا بر خصلت آن کشورها نیروی عمده و هدایت کننده انقلابند. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره نیروی عمده دهقانان و کارگران نیروی هدایت کننده میباشند. از اینرو سمت و شیوه مبارزه انقلابی، برخورد و طرز کار در میان کارگران در این دو نوع جوامع فرق میکند. بطور کلی در کشورهای سرمایه داری پرولتاریا از مبارزات اقتصادی سیاسی و از مبارزات سیاسی به اعتصابات همگانی وسیع و بالاخره قیام مسلحانه، بخاطر تصرف قدرت سیاسی مبادرت می ورزند. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره برخلاف تضاد اساسی بوسیله دهقانان تحت رهبری پرولتاریا حل می گردد. نقش پرولتاریا در این کشورها در اعتصابات صنفی، اقتصادی علاوه بر تشکل شان در متحد شدن آنها با دهقانان نیز کسب اهمیت میکند.

داکتر فیض در این پراگراف بشکل عامیانه و مبهم از "تفاوت ماهوی کشورها" و "شناخت خصلت یک کشور" صحبت مینماید! درحالیکه جوامع طبقاتی براساس موقعیت اقتصادی- اجتماعی طبقات بناشده اند. عبارت دیگر با ساختارهای اقتصادی اجتماعی مختلف. تحلیل از موقعیت اقتصادی اجتماعی طبقات مختلف جامعه، تحلیل تضادهای طبقاتی، تعیین تضادهای اصلی و مشخص کردن تضاد اساسی و تضاد عمده جامعه از مسایل مهم برای کمونیستها و پرولتاریا است تا از این طریق صف دشمنان خلق و دوستان خلق را مشخص کرده و مبارزه طبقاتی انقلابی را در جهت حل تضاد عمده و اساسی و سایر تضادهای طبقاتی اصلی و تضاد ملی امپریالیستی جهت سرنگونی طبقات ارتجاعی داخلی و امپریالیسم خارجی (حل تضاد های طبقاتی و ملی) و پیروزی انقلاب کشور سازمان داده و به پیش برند. پیرویه انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و یا نیمه فئودالی و مستعمره (مانند افغانستان کنونی که کشوری مستعمره و نیمه فئودالی است)، انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) است که از طریق جنگ انقلابی خلق، جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات به پیروزی رسیده و با تاسیس دیکتاتوری دموکراتیک خلق و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) تحقق می یابد. انقلاب در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی انقلاب سوسیالیستی است که از طریق قیام مسلحانه کارگران در شهرها و ادامه جنگ انقلابی خلق تا سرنگونی نظام سرمایه داری و امپریالیسم و ایجاد نظام سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به جامعه کمونیستی تحقق می یابد. اما برخلاف دیدگاه اپورتونیستی داکتر فیض و یارانش، کمونیستهای انقلابی در کشورهای سرمایه داری در پیشبرد امر مبارزه طبقاتی، مبارزه را از "مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی" شروع نکرده؛ بلکه مبارزه سیاسی ایدئولوژیک را در جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی ایدئولوژیک کارگران آغاز می کنند. زیرا مبارزه اقتصادی را کارگران به ابتکار خود انجام می دهند. کمونیستها بنا بر وظایف تاریخی شان از ابتدا باید انتقال اندیشه های انقلابی (م- ل- م) به کارگران و شناساندن دشمنان طبقاتی آنها و مسئله سرنگونی نظام حاکم را برای آنها مطرح کنند. بهمین صورت در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و مستعمره از طریق تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک در بین کارگران و سایر طبقات و اقشار زحمتکش، دشمنان طبقاتی و ملی خلق را برای آنها مشخص کرده و هدف اساسی انقلاب، سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و طرد سلطه امپریالیسم را منحصراً از اول انقلاب (انقلاب دموکراتیک نوین) برای آنها مطرح کنند. اگر در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره دهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل می دهند؛ این بدین مفهوم نیست که مبارزه در بین کارگران و ارتقای سطح آگاهی سیاسی شان از اهمیت لازم برخوردار نیست. و یا اینکه کمونیستها مانند اکونومیستهای «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» از "مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی مبادرت کنند". تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک در بین کارگران و سایر توده های خلق زحمتکش و سازماندهی آنها از جانب کمونیستها از اهمیت حیاتی ویژه برخوردار است. در صورتیکه امکان فعالیت علنی برای کمونیستها میسر باشد در جهت تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و گسترش نفوذ حزب انقلابی پرولتری در بین توده های خلق (اعم از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی) و بسیج و سازماندهی آنها در جهت گسترش پایه توده ای حزب مجدانه فعالیت کنند. البته با پیوند دادن فعالیتهای علنی با فعالیتهای غیر علنی و رعایت جدی اصل مخفیکاری و حفظ کدرها و تشکیلات حزب از گزند حمله دشمنان طبقاتی و ملی. این موضوع خاصاً در شرایط استبداد و وحشت ارتجاع حاکم و شرایط اشغال و استعمار کشور توسط امپریالیسم نهایت ضروری است. حزب کمونیست منحصراً پیش آهنگ طبقه کارگر، مبارزات سایر طبقات خلق از جمله دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحتی (منحصراً عمده ترین متحدین پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین) را علیه دشمنان طبقاتی و ملی رهبری می کند. ولی داکتر فیض بسیار ساده انگارانه استراتژی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین را «حل تضاد اساسی بوسیله ای دهقانان تحت رهبری پرولتاریا» تعریف می نماید. هر قدر فعالیت بیشتری بوسیله ای

کمونیست‌های انقلابی در تبلیغ و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر صورت گیرد سطح آگاهی انقلابی کارگران ارتقا یافته و پایه توده‌ای حزب کمونیست نیرومند می‌شود. فعالیت کمونیست‌ها در بین کارگران و تبلیغ و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری در بین آنها جذب تعداد بیشتر کارگران انقلابی و آگاه به حزب، ستاد انقلابی پرولتاریا به لحاظ کیفی و کمی نیرومند شده و از استحکام بیشتری برخوردار می‌گردد. و این عرصه مبارزه همزمان با پیشبرد مبارزه مسلحانه در روستاها یکی از وظایف عمده کمونیست‌های انقلابی است. عدم توجه به این موضوع مهم خصوصاً در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره، زمینه را برای ورود تعداد زیادی از روشنفکران "انقلابی" با خصایل قشری مشخص شان به حزب کمونیست مساعد خواهد ساخت. تجارب مثبت و منفی پرولتاریای انقلابی طی حدود یک قرن اخیر در کشورهای مختلف جهان بوضوح نشان می‌دهد که اکثریت بزرگی از روشنفکران تاحدی و تازمانی انقلابی هستند. شکست انقلاب‌های پرولتری و سرنگونی نظام‌های سوسیالیستی و انهدام دیکتاتوری‌های پرولتاریا در چند کشور جهان (منجمله در روسیه و چین و آلبانی) در قرن بیستم عمدتاً بوسیله‌ای روشنفکران مدعی «کمونیسم» (رویزیونیست‌های درون احزاب کمونیست در قدرت مانند دارودسته‌های مرتد خروشچف، دینگ سیائوپینگ و انور خوجه) صورت گرفت. اینها در لجنزار انواع رویزیونیسم فروغلطیده و نسبت به ایدئولوژی و سیاست انقلابی پرولتاریا و تداوم انقلاب و ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) بی‌ایمان شده و راه سرمایه‌داری را برگزیدند. همچنین طی بیش از یک قرن همین قماش «روشنفکران» در کشورهای مختلف جهان با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی ده‌ها حزب و سازمان انقلابی پرولتری را به فسادکشانه و در پرتگاه اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم و ضدانقلاب قرار داده و حاصل ده‌ها سال مبارزات انقلابی خونبار پرولتاریا و سایر توده‌های خلق زحمتکش را در چندین کشور جهان به شکست کشانده‌اند. داکتر فیض در این پراگراف در لفظ از "نقش رهبری پرولتاریا و حزبش بر دهقانان در حل تضاد اساسی جامعه" صحبت دارد؛ لیکن در عمل نقش پرولتاریا را در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره به "اعتصابات صنفی، اقتصادی" محدود می‌کند که اکنون میسوم (اپورتونیسم) وی را ثابت می‌سازد. و بقول رفیق لنین: "بندگی و عبودیت در قبال حرکت خودبخودی کارگران" می‌باشد.

در همین صفحه (34) می‌خوانیم: "یک تشکل مارکسیست لنینیستی بخاطر پیوند دادن جنبش کارگری با جنبش دهقانان عمدتاً در جریان مبارزات اعتصابی کارگران با فعالین آنها آشنا شده و در جهت آگاهی اصولی و عمیق‌ترشان میکوشند، و از این طریق در یک سطح عالی، در روستاها با دهقانان در آمیخته و در مسیر انقلاب رهسپار می‌گردند. ولی همه این پیش شرطها و مقدمات مستقیماً وابسته است به پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل‌های کار. به عباره دیگر با برخورد‌های دقیق و سنجیده جنبش‌های کارگری و رهبری درست آنها مسلماً میتوان بتحمیل خواستهای از آن بردولت، موفقیت‌های بدست آورده، سطح مبارزه را بالا برده و کارگران آگاه و مصمم را بسوی عرصه اصلی انقلاب رهنمون شد."

رهبری «گروه انقلابی...» با شیادی سعی می‌کند تا با پرگونی و جمله پردازیهای بی‌محتوی و به ظاهر "منطقی" پیروان و هواداران ناآگاه خود را اغوا کند. متن فوق این موضوع را بوضوح عیان می‌سازد. داکتر فیض در متن فوق از «تشکل مارکسیست لنینیستی، پیوند جنبش کارگری با جنبش دهقانان در سطح عالی و آمیزش کارگران با دهقانان در روستاها و قرار گرفتن در مسیر انقلاب» صحبت مینماید؛ ولی در نهایت همه اینها رابه «پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل‌های کار کارگران» مشروط و وابسته می‌سازد که در ماهیت اپورتونیسم است. متن فوق به شیوه‌ها و اشکال مختلف نظر و موضع همه اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها در برخورد به جنبش‌های کارگری است که وظیفه اصلی آنها ترغیب کارگران به "مبارزه اقتصادی" و طرح خواستهای اقتصادی و رفاهی در برابر سرمایه‌داران و دولت‌ها تشکیل میدهد و هرچه بیشتر تلاش میکنند تا از آگاهی سیاسی انقلابی طبقه کارگر جلوگیری کنند. چنانچه

رویزیونیستهای «گروه انقلابی...» از «پیروزی» مبارزات اقتصادی و صنفی کارگران صحبت داشته و کمترین اشاره ای به تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین کارگران ندارند که باید نداشته باشند. و این گونه نظرات با هر عبارت پردازی که بیان شود در ماهیت زانوزدن در برابر جنبش خودبخودی کارگران بوده و منجلا بپورتونیسیم و رویزیونیسم است. از جهت دیگر این خواست طبقات سرمایه دار و دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی در افغانستان و در سراسر جهان است که احزاب و سازمان های رویزیونیستی در برآورده شدن اهداف تولید سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و سایر طبقات ارتجاعی قرار دارند. و طی یک ونیم دهه آخر رویزیونیستهای «سازمان رهائی - حزب همبستگی افغانستان» و «سازمان انقلابی»، «ساما» و «ساما-ادامه دهندگان» و «سوسیالیستهای کارگری» و سایر گروه های رویزیونیستی و اپورتونیستی با انواع ترفندها و شیادیها و عوامفریبیها و بابکارگیری اصطلاحات و شعارهای بظاهر متری و مواردی هم با سوء استفاده از نام جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) نسلهای جوان از روشنفکران متری و مردمی و توده های خلق ناآگاه را اغوا کرده و می کنند.

8 جنوری 2017

(پولاد)